

امثال

ازدواج و خانواده در آینه امثال

محمد مهدی حسنی^۱

بحث ازدواج و تشکیل خانواده، شیوه رفتار و حقوق طرفین و آثار ازدواج در میان مباحث حقوق خانواده و نیز علوم اجتماعی و مردم‌شناسی جایگاه ویژه دارد. لیکن باید دید که در فرهنگ توده به‌ویژه ضرب‌المثل‌ها پژواک این نهاد مهم اجتماعی چیست؟ در نوشته‌ی پیش رو به جستجو و جمع‌آوری و بررسی بخشی اندک از ضرب‌المثل‌های فارسی در این باره می‌پردازیم.

وقتی ما از زبان‌ها می‌شنویم که: «قاطی مرغا شد»، «حکیم، جوجه خروشش فرموده است» (شکیبی)، «اردو را وارد قزوین کرد» [کرمانی] [ذوالفقاری]، داس را میان داس‌ها انداخت [بختیاری] [ذوالفقاری] غسل بر گردنش نهاده‌اند (نامه داستان، ذوالفقاری) «سر خیک شیره به دستش داده‌اند» (بهمنیار، شکور زاده، شهری) «طوق لعنت به گردنش افتاد» (شکیبی، بهمنیار، حییم، آرزو، شکور زاده، ذوالفقاری)، «قاتق نان خودش را پیدا کرد» (شاملو)، «گوشت بز برایش سازگار است» [ذوالفقاری] «تیغ سنگک به پایش رفت» [همدانی] [ذوالفقاری] همه کنایه از این است که فرد مورد نظر ما ازدواج کرده است.

تشویق به ازدواج و تشکیل خانواده، وارون آن: بدگویی از همسرگزینی، نکوهش چندهمسری، بیوگان، پیردختری (ترشیدگی)، قوم شوهر، بیرون همسری، پرداختن به سن زوجین، ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی همسران، نسب میان آنان، و جایگاهشان، ملاک‌های

۱. وکیل بازنشسته دادگستری.



همسر گیری، اشتیاق‌های اولیه به ازدواج و انتظارات بعدی دو طرف و.... مفاهیمی است که در این مثال‌ها، فراوان به آن پرداخته شده است.

تأکید بر ویژگی‌های منفی زنان و افراط فراوان در بزرگ نمایاندن آنها بخش غالبی از بطن این مثال‌ها است، که متأسفانه به علت غلبه فرهنگ مردسالاری بر جامعه سنتی ایران، چندان دیدگاهی درست و علمی از این نیمه جمعیت نیست و این امر به خودی خود قابل انتقاد و نکوهیده است و گاهی وارون بدنه مردانه این زبانزدها، ضرب‌المثل، زبانه صرف است و ازدید این جنس به نکوهش برخی رفتارهای منفی مردان پرداخته می‌شود. گاهی و به ندرت مثل، دیدگاه افرادی محدود از اجتماع است و حتی نتیجه آن با آموزه‌های دینی و هنجارهای اجتماعی در تباین است.

۱۵۰

به دنبال بخشی از مثل‌ها با موضوع ازدواج و خانواده می‌آید. برای خواندن بقیه می‌توانید به تارنمای نویسنده مراجعه فرمایید.^۱

◉ آب گذرون، ریگ ته جوب زن صیغه‌ای در برابر عقدی، آشنا و رفیق در مقابل

برادر و مثل آن، تازه رسیده پیش قدیمی. (شهری)

◉ آتش از آتش گل می‌کند زن از شوهر. (دهگان)

◉ آدم بی‌زن یک غصه (غم) دارد آدم زن‌دار هزارتا. (دهگان) و یا: «آدم

بی‌زن یک چیز کم دارد آدم زن‌دار هزار چیز.» (دهگان) مانند آن: «زن نداری،

غم نداری.» (شکیبی، دهگان) یا: «چه خوش است بی‌زنی که یک نان سنگک را

تنها بزنی.» (دهگان)، کی گفته بود که زن کنی حسن بک، خودت رو اسیر غم

کنی حسن بک؟ (دهگان، خضرائی) در مورد کسی گویند. که زندگی مرفهی داشته و

چون زن گرفته باغم و غصه و سختی هزینه زندگی و بدخلقی زن روبرو شده باشد، و

زندگی شیرین خود را به روزگاری تلخ تبدیل کرده باشد. (خضرائی)

1. <http://hassani.ir/>



◉ **آردم به جوال باشد، شوهرم شغال باشد.** و یا: «شوهرم شغال باشد، آردم (آرتش) در جوال (تو تغار) باشد.» (شکیبی، خضرائی، شهری، دهخدا، حییم، شکور زاده،)

◉ **آستر، رویه را نگاه می‌دارد و زن شوهر را.** (دهگان، شکور زاده) و یا: «رویه را آستر نگه می‌دارد شوهر را زن.» (دهگان،) و نیز: «آستر به رویه میگه تو منو نیکردار تا من ام تو رو نیکردارم» نظر به حامی و همدل بودن زن و شوهر که موجب حفظ و بقای زندگی و محبتشان و برای طرفین موجد خیر و برکت می‌گردد. (شهری)

◉ **آنچه شیران را کند روبه مزاج / ازدواج است ازدواج است ازدواج** (دهگان) این مثل برگرفته از بیت مشهور مولانا است که به جای تکرار واژه "احتیاج"، ازدواج را در آن گنجانده‌اند.

◉ **آن را که نه همسر نه خور و خواب، فرشته است (قاآنی = شکیبی) مانند:** آن که از جفت میرآست، خداست. (شکیبی، حیدری، دهخدا، ذوالفقاری، شکور زاده،) این مثل برگرفته از این بیت جامی است: ز آدمی فرد نشستن نه سزا است / آن که از جفت میرآست، خداست» (سبحة الابرار = هفت پیکر، ۴۹۵)

◉ **از حمام آئی (می آیی) برو خانه شوهر، از جامه شوئی آئی (می آیی) برو خانه مادر.** (شکیبی، خضرائی) چون زن از حمام آید پاکیزه و به چشم شوهر زیبا آید ولی چون از لباس شستن آید با سرووضع نه چندان خوب و خسته و کوفته و گرسنه است بهتر است منزل مادر برود و غذای آماده هم در آنجا صرف کند! (خضرائی)

◉ **از خانه پدر درمانده، از خانه شوهر شرمنده.** (دهگان) مانند آن: «خانه پدر سر مرغ می خوردم، خانه شوهرم هم، سر مرغ می خورم» [آذری] (ذوالفقاری) و: «زن تا وقتی که شوهر نکرده جزو اثاث پدر است بعد هم جزو اثاث شوهر.» (دهگان)

◉ **از دم خودم می گذرم این وصلت را نمی خواهم.** [دلجانی] (ذوالفقاری)
◉ **ازدواج مثل هندوانه است.** (دهگان)



- ◉ از هر جایی زن گرفتگی به همان جا متمایل می‌شود. [قشقای] (ذوالفقاری)
- ◉ از همه کس می‌توان دختر گرفت ولی به همه کس نمی‌توان دختر داد. (ذوالفقاری، شکور زاده)
- ◉ اگر با قوم لوط وصلت کرده بودم، بهتر از این خانواده بود. (دهگان)
- ◉ اگر بار دیگر دختر می‌شدم می‌دانستم به کی شوهر کنم! (خضرائی)
- ◉ اگر دختر را به حال خود بگذاری با مطرب ازدواج می‌کند. [آذری] (ذوالفقاری)
- ◉ اگر گاوت خوش خوراک شد سرت را بگذار و بخسب، اگر زنت خوش خوراک شد جلت را بردار و در رو. (دهگان)
- ◉ اگر گرسنه با گرسنه ازدواج کند الله ده می‌شود [آذری] (ذوالفقاری)
- ◉ اگر ملاقه مرد زیر آتش برسد، بالایت زن می‌آورد. [هزاره‌ای] (ذوالفقاری)
- ◉ ای آقای کمر باریک، کوچه روشن است و خانه تاریک. (دهخدا، حیدری)، مثلی است در مذمت مردانی که بیرون از خانه خوش‌رو و خوش‌اخلاق‌اند و داخل خانه عبوس و بداخلاق. (حیدری). و مانند آن: «بیرون می‌گویی و می‌خندی، خانه آمدی درش را می‌بندی.» (خضرائی، حیدری)، و نیز: «آب در خانه تلخ است.» (دهگان) و مانند آن: «دوغ در خانه ترش است.» (دهگان)
- ◉ اینجا ندارم خوش دلی، رحمت به شوهر اولی. (ذوالفقاری)
- ◉ ای خدا تا کی بخوابیم جدا (ذوالفقاری، شکور زاده) و یا: «ای خدا تا کی بخوابیم جدا؟ نه مرد عزب می‌آید نه کد خدا» [سمنانی] (ذوالفقاری)
- ◉ ای گرفتار پای‌بند عیال / دگر آسودگی مبند خیال (سعدی = شکیبی)
- ◉ بابا که دو زن دارد چه غم دارد. [افغانی] (ذوالفقاری) مانند: به یک گل بهار نمی‌شود، با یک زن امورات نمی‌چرخد. [کرمانجی] (ذوالفقاری)



❖ با پیر ازدواج کن، گوشت بخور، با جوان ازدواج کن مشت بخور
[مازندرانی] (ذوالفقاری) و وارون آن: «با پیر ازدواج کن، ناز بکن، با جوان ازدواج کن، جست و خیز بکن» [رامسری] (ذوالفقاری)

❖ باران بهاری و دعوای زن و شوهر دوامی ندارد. (دهگان) مانند: «زن و شوهر جنگ (جدال/دعوا) کنند (و) ابلهان باور کنند. (دهگان، خضرائی، دهخدا، شکور زاده، شاملو، امینی، ذوالفقاری) نزاع و جدال زن و شوهر زود به آشتی و صلح بدل شود.» (خضرائی)

❖ برای پسر هر وقت خواستی زن بگیر، دخترت را هر وقت توانستی شوهر بده (ذوالفقاری، شکور زاده) هر دختری که به انتظار خواستگار (شوهر) بماند، بدون شوهر می ماند [سنقری، ترکمنی] (ذوالفقاری) عاشق را شوی کن دیگ سیاه را به روی کن [افغانی] (ذوالفقاری)

❖ برو زن کن ای خواجه هر نوبهار / که تقویم پاری نیاید بکار (بوستان سعدی ۱۳۴=، امینی، شکیبی، بهمنیار، ذوالفقاری) به زن گیرد آرام مرد جوان / اگر تاجدار است، اگر پهلوان (دهخدا، دهگان، حیدری)، به زن پادشاه را نگاهد هنر / چه کهنتر چه مهتر چه شد جفت جوی (فردوسی= شکیبی) زن پرهیزکار زاینده / مرد را دولتی است پاینده (مکتبی = دهخدا، حیدری، ذوالفقاری) زن پرهیزکار طاعت دوست / با تو چون مغز باشد اندر پوست (اوحدی مراغه‌ای= دهخدا، حیدری)،

❖ به آتش گفتند هووی تو دارد می آید، از هول خاموش شد. [آملی] (ذوالفقاری)

❖ به یکی گفتند (از یکی پرسیدند): اهل کجایی؟ (کجایی هستی؟) گفت: هنوز زن نگرفته‌ام. (دهگان، ذوالفقاری) اشاره به قدرت اراده زن دارد که مرد را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می دهد. (خضرائی)



❖ **بیوه‌زن بعد از ازدواج با شوهر دوم، نیمه‌شب پشیمان می‌شود** (ذوالفقاری) و یا: «زن بیوه نصف‌های شب پشیمان می‌شود» [آذری] (ذوالفقاری)

❖ **بیوه‌زن کره دار خونه رو خراب میکنه، بیوه‌زن مایه‌دار جیگرو کباب میکنه.** (خضرائی، شهری، شاملو، ذوالفقاری) معایب زنی که از شوی دیگر فرزند یا فرزندان دارد و یا از ثروت و استغنائی شوهر قبلی برخوردار است. (شهری) زیرا وقتی کسی با زن بیوه‌ای که بچه دارد ازدواج کند آن زن تمام توجه و پذیرایی خود را معطوف به فرزندش می‌نماید، و هرچه باشد خرج او می‌کند. و اگر زن بیوه ثروتمند باشد آن زن به اعتبار ثروتش اطاعت از شوهر خود نمی‌کند و به او زخم‌زبان و کنایه نیش‌دار هم وارد کرده و زندگی را بر او تلخ می‌نماید. (خضرائی) مانند آن: «بیوه‌زن مگیر، همراهش کره‌اسب می‌آورد.» [آذری] (ذوالفقاری) و یا: «زن بیوه نگیر همراه خود کره هم می‌آورد.» [قشقای] (ذوالفقاری)

❖ **بیوه و میوه.** [یزدی] (ذوالفقاری) مانند: «زن بیوه میوه یه.» [هزاره‌ای] (خاوری) **زن بیوه را برای میوه‌اش می‌خواهند.** [اصفهانی] (خضرائی، شکور زاده، امینی، ذوالفقاری) **بیوه‌زن را می‌خواهند برای میوه‌اش** (شاملو) زن شوهرمرده را برای خاطر ثروتش به همسری می‌گیرند. (خضرائی) ارتباط داشتن با زن بیوه لذت‌بخش است. چون کسب تمتع از او آسان است. یا اگر او را بگیرند، جهیزیه به همراه دارد. (خاوری)

❖ **پول ازدواج جوان‌ها، لب طاقچه است** [کرمانی] (ذوالفقاری)

❖ **پول در کمر، زن در کمر یا: «ملک در نظر، زن در بغل، زر در کمر»** [هزاره‌ای] **ملک و زن و زر در صورتی محفوظ می‌مانند که در چنین شرایط و وضعیت‌هایی باشند.** با این توضیح که اگر ملک و زمین تحت نظر آدم نباشد و زن در کنار آدم نباشد و پول در کمر آدم، از دست می‌رود. مثل را به‌عنوان توصیه جهت حفظ این سه مورد به کار برند. (خاوری) مانند آن: «پول درشت، شهوت در پشت» (ذوالفقاری، فرهنگ‌نامه)



تخت، تخت اول است؛ بخت، بخت اول. [لری] (ذوالفقاری) تخت، بخت اول. [اصفهانی، هزاره‌ای، کرمانی] (خاوری، ذوالفقاری) انتخاب اول شایسته‌ترین و موفق‌ترین است. تعبیر را وقتی به کار می‌برند که بخواهند کسی را از تردید یا وسواس بازدارند. غالباً این تعبیر را در امر ازدواج استفاده می‌کنند. اعتقاد بر این است که اولین ازدواج بهترین و مهم‌ترین ازدواج است. (خاوری)

تنبانش دو تا شد. [بیرجندی] (ذوالفقاری) ظاهراً درباره مردی بکار می‌رود که دو همسر دارد. و یا می‌خواهد که تجدید فراش نماید. مانند: «تنبان مرد که دوتا شد فکر زن نو می‌افتد (شکیبی) و مانند آن: «مرد وقتی که تنبانش دو تا می‌شود (اول) زنش زشت می‌شود (دوم) خانه‌اش تنگ.» (دهگان)

جای زن تو خانه است (دهگان) و یا: خانه مال زن است بیرون مال مرد. (دهگان) کار (هنر) زن خانه‌داری است. (دهگان)

چوب شوهر گله، هر کی (زنی) نخوره خله. (دهگان) دلداری دادن مادر و مثل آن به دختر که از کتک شوهر به شکایت آمده باشد. (شهری)

حکم زن روان است. (دهگان) مانند: «زن رئیس خانه است.» [گلبافی، کرمانی] (ذوالفقاری) اشاره به کدبانویی زن در امور خانه. (خضرائی)

خاک بینی ز کعب تا زانو (خاک یا بی ز پای تا زانو) / خانه‌ای را که دو است کدبانو. (دهخدا) و یا: «خانه‌ای که با دو کدبانو باشد، خاک‌روبه تا به زانو باشد.» (امینی)

خانم پاشنه تر کیده، آقا طلبیده. (دهگان)

خانه بابا نان و انجیر، خانه شوهر چوب و زنجیر! (خضرائی) و یا: «خانه پدر نان و پسته، خانه شوهر غم و غصه» [دماوندی] (ذوالفقاری) و نیز: «خانه پدر الله الله، خانه شوهر بسم الله بسم الله» [بیرجندی] (ذوالفقاری) «خانه پدرم کشک و دوغ است، خانه شوهرم جنگ و چوب است» [لکی] (ذوالفقاری) دختران باید بدانند که آسایش و آرامش در خانه پدر است! (خضرائی)



❖ خانه سایه بالاسر می خواهد. و یا: «خانه بدون سایه بالاسر نمی شود.»
(دهگان)

❖ خدا زن را گوربه گور کند، شوهر به شوهر نکند. [هزاره‌ای] (ذوالفقاری)
❖ خدا یکی، زن (یار) یکی. (دهگان، دهخدا، شکور زاده، ذوالفقاری) و یا: خدا یکی و محبت یکی و یار یکی. (هبله رودی، مثمر، نامه داستان) خدا یکی، یار یکی، دل یکی، دلداری یکی. [افغانی] (ذوالفقاری)

❖ خر خوب را از طویله بیرون نمی کنند دختر خوب را از قبیله [شهربابکی] (ذوالفقاری)
❖ خر خوب یا زن خوب را از ده بدر نمی برند [بیرجندی] (ذوالفقاری)
❖ خواستی زن بگیری، چشمانت را باز کن، گرفتی ببند. [تهرانی] (ذوالفقاری)
❖ خواهر شوهر، خار است؛ بچه اش خار خاسک، مادر شوهر مار است بچه اش مارمولک نظر بدبینانه عروس است نسبت به فامیل شوهر. (خضرائی) و یا «خویش زن لقمه بزن، خویش شو دیگ را بشو». (دهگان) و مانند آن، لرستانی‌ها گویند: «خویشان زن جلو خانه، خویشان شوهر عقب خانه! سررشته کار و ابتکار عمل در دست هر کس باشد دوستان و خویشان خود را بر دیگران مقدم می دارد!» (خضرائی)

❖ دختر بی جهاز، اشکنه بی پیاز، طالع بی نیاز (ملای بی نماز) [قمی] (ذوالفقاری)

❖ دختر که مادرش تعریف می کند بگذار و فرار کن همسایه که تعریف کرد بگیر و فرار کن. [آذری] (ذوالفقاری) مانند آن: «دختری که مادرش زیاد تعریفش کند، عروس شلخته از کار درمی آید.» (سخن، ذوالفقاری)
❖ دعوا مرافعه چاشنی زن و شوهری است. (دهگان) و یا: دعوای زن و شوهری نمک ادویه زندگی شان است. (دهگان)



❖ دو چیز خانهات را خراب می کند معامله بدون رضایت و ازدواج با پایین تر از خودت [بختیاری] (ذوالفقاری) و آذری ها وارون آن را می گویند: «از خود پائین تر دختر بگیر، به بالاتر از خود دختر مده (ذوالفقاری)

❖ دور دور میرزا جلاله، یه زن به دو شوهر جلاله. (شکیبی، دهگان) و یا: عهد میز جلاله، یه زن به ده شوهر جلاله. (دهگان) زنان در ملامت زنی که متهم به مول داشتن است مخصوصاً ضمن جنگ و دعوا به عنوان تحقیر و فحش گویند. (خضرائی)

❖ زن اول به تو حرمت گذارد / زن دوم دمار از تو برآرد / زن سوم به قبرت می گذارد. (دهگان)

❖ زن (دختر) باید با چادر به خانه شوهر برود با کفن بیرون بیاید. (خضرائی، ذوالفقاری، شکور زاده،) و یا: «با چادر سیا میاد با کفن سفید میره» حرف دختر دارها در موقع بله بران، به پایداری و سازش دخترشان در خانه شوهر و همچنین نشان دادن عقیده که در فامیل آن ها مگر دخترانشان با مرگ خانه شوهر ترک نکنند. (شهری) خانواده های سنت گرا طلاق گفتن و طلاق گرفتن را سخت نکوهش می کنند. (خضرائی)

❖ زن بگیر تا صاحب خانه بشوی. (دهگان) مانند: «زن برکت خانه است. (دهگان)

❖ زن بلا است، الهی هیچ خانه ای بی بلا نباشد. (شکور زاده، حیدری،) و یا: «زن بلا باشد به هر کاشانه ای / بی بلا هرگز مبادا خانه ای» و درعین حال خود بیت، مثل سایر است. وجود زن در اداره خانه بسیار لازم است و خوبی های او برای مرد به مراتب زیادتر از آزار و بدی هایش است. (خضرائی)

❖ زن به زن طلاق مده که کر کری می خواند، به زن مرده بده که قدر زن می داند. [کرمانی] (خضرائی،) مانند آن: «زن مرده را زنش بده، زن طلاق داده را سرش بده.» (خضرائی)



❖ **زن بیوه بگیر که مال داره/ شب و نیم شبی چنگال داره** [جیرفتی، مینابی] (ذوالفقاری) و مانند آن: «زن بیوه بگیر مال داره/ برای آتشو چکمال داره» [بیرجندی] (ذوالفقاری)

❖ **زن بیوه یک جفت گیوه** [کرمانی، سیرجانی، راوری] (ذوالفقاری، خضرائی) مانند: «زن بیوه، کفش گیوه، راه شیوه» [کرمانی] [بهمنیار، ذوالفقاری] ازدواج با زن بیوه خرجی ندارد. (خضرائی)

❖ **زن پیر بوسیدن، پنبه خاییدن (جویدن) است** (شکور زاده، عوام، ذوالفقاری)

❖ **زن پیر خانه‌دار، خانه را خراب می‌کند** [کرمانی] (ذوالفقاری)

❖ **زن جوان و مرد پیر (عروس جوان، داماد پیر)، سبب بیار جوجه بگیر.** (شکور زاده، بهمنیار، شاملو، ذوالفقاری) زن جوان وقتی با مردی پیر ازدواج کند زیاد بچه‌دار می‌شود. (خضرائی) در تنه پیری که همسر کم‌سال اختیار کند، که باید منتظر کودکانی بنام خود از این‌وآن باشد. (شهری)

❖ **زن راضی مرد راضی چه اعتنا به قاضی.** وقتی اختلافی نباشد نیاز به مراجعه قاضی نباشد. (خضرائی) و یا: «زن راضی مرد (شوهر) راضی گور بابای قاضی» [شاهد، خزینه، دهخدا، شکور زاده] (ذوالفقاری)

❖ **زن رخت و نان می‌خواهد نه لحاف جنبان.** [تهرانی] (ذوالفقاری، دهگان)

❖ **زن گرفتیم مونس دل‌مان باشد، بلای جانمان شد.** (دهگان)

❖ **زن ملا نصف ملا.** [کرمانی] (خضرائی، ذوالفقاری) دانش و احترام همسر مرد عالم، دانشمند، استاد و معلم حداقل برابر نصف دانش و احترام شوهر است. (خضرائی) و: «زن به شوی بزرگ بود.» (بید پای، ۲۳۷؛ ذوالفقاری)

❖ **زن نگه‌داشتن (زن‌داری) را از خروس باید یاد گرفت.** (بهمنیار، شکور زاده، ذوالفقاری، شکیبی، خضرائی، دهگان) و یا: «آدم باید زن‌داری و غیرت را از



خروس یاد بگیرد.» (دهگان) شوهر مسئول اداره زندگی و حفظ و حمایت همسر خویش است. (خضرائی)

❖ **زنی که جهاز ندارد، این همه ناز ندارد!** پشت گرمی عروس به جهیزیه است. (خضرائی)

❖ **سیزده بدر، سال دگر، خانه شوهر، بچه به بغل** [تهرانی، ذوالفقاری]
❖ **شوهر، طاق اتاق است قوم شوهر پایه طاق.** (شهری، خضرائی، دهگان، شهری، ذوالفقاری) نصیحت مادر به دختر به خانه‌ی شوهر فرستاده که اگر بخواهد طاق یعنی شوهر برایش بماند باید پایه طاق یعنی قوم شوهر را نگاه بدارد. (شهری) و مراد این است که زن باید فامیل شوهرش را راضی نگه دارد، تا پیوند زناشویی او مستحکم بماند. (خضرائی)

❖ **شوهر کردم و سمه کنم، نکردم وصله کنم!** سخن زنی است که در زندگی زناشویی احساس مسئولیت نمی‌کند (خضرائی).

❖ **شوهرم بره کاروانسرا، نونش بیاد حرم سرا** (شکیبی، خضرائی، دهگان، دهخدا، حیم، شکور زاده) شوهر هر که باشد باید معاش زندگی خانواده را تأمین کند. (خضرائی)

❖ **شوهر من اگر مرد بود، چرا رنگ رخم زرد بود؟** (دهگان، شکور زاده، ذوالفقاری)

❖ **شوهری دارم که نود سالشه، ریش سفیدش تا پر شالشه، سه زن داره** بازهم دلش زن می‌خواد. (خضرائی، دهگان) یکی از تصنیف‌ها که در عدم تناسب سن زن و مرد ساخته شده بود. چه کم بودند دختران کم سن و سال که به مردان پیر و چند زنه فروخته می‌شدند. و مسمطی از نسیم شمال است (شهری)

❖ **قرض عروسی را خدا می‌دهد** (دهخدا، حیدری). یا: «**قرض کن زن کن، قرضت ادا، زنت به جا.**» (شکور زاده، حیدری، شاملو، ذوالفقاری) و یا: «**قرض کن زن کن، قرض می‌رود، زن می‌ماند.**» (شکور زاده، حیدری، ذوالفقاری)



❖ کله چهارتا شوهر را خورده. (دهگان)

❖ گل زن و شوهر را از یک تغار برداشته‌اند. (دهگان)

❖ مال زن مال خودش است سرکوفتش مال مرد. (دهگان) و مانند آن: آفتابه

زن، ... مرد را پاک نمی‌کند. (دهگان)

❖ مثل زن سعدی است (خضرائی) و یا: «دختر سعدی است، همه جا هست

مگر خانه خودش. (دهگان) و یا: «مثل زن ملا نصرالدین هیچ وقت تو خانه‌اش

نیست». این مثل به صورت‌های مختلفی استعمال می‌شود و از باب طنز در مورد زنی که

هیچ وقت در خانه خودش نیست گویند. (خضرائی)

❖ مرد دوزنه دم خوش نمی‌زنه. (دهگان) و مانند آن: «مرد دوزنه ریشش به

انه». (دهگان) و نیز: مرد دوزنه همیشه رویش سیاه است. (دهگان)

❖ مرد کاری (و) زن کاری تا بگردد روزگاری. زن کاری (و) مرد کاری تا

بگردد روزگاری. (خضرائی، دهگان) «زن از درون، مرد از بیرون، خوب خانه

سازد.» [آذری] (ذوالفقاری) زن و مرد باید مشترکاً کار کنند تا بتوانند زندگی خود را به

نحو احسن اداره کنند. (خضرائی)

❖ مردی که دو زن دارد شب‌ها تو مسجد می‌خوابد. (دهگان) و یا: «جای

مرد دوزنه تو (در) مسجد است.» (دهگان، شاملو، شکورزاده، ذوالفقاری، حیم) «اگر

عنا بتر می‌خواهی دو زن کن / اگر خون جگر می‌خوای دو زن کن. [بیرجندی

[ذوالفقاری] یه زن کردی یه تمبون، دو زن کردی کو تمبون. [بیرجندی]

(ذوالفقاری)

❖ مهر را کی داد کی گرفت (دهخدا، ذوالفقاری)

❖ مهرش چیست که هشت یکش باشد (دهخدا، حیم، شکورزاده، امینی، شاملو،

نامه داستان، ذوالفقاری)

❖ وصلت با خودی، معامله با بیگانه. (شکیبی) و یا: «زن از خودی، معامله با

غریبه» [شهر بابکی] (ذوالفقاری)



❖ **یا جای منه یا جای شب جمعه!** تهدید زن به رفتن و جدا شدن به خاطر هوو (هيو). حرف کسی مثل خدمتکار و کارگر که همتایش طرف اعتنای ارباب یا استاد یا کارفرمایش قرار گرفته باشد. گویند مردی با زنش قرار شب جمعه گذاشت و نشانه‌ی شب جمعه را پایین پا بودن متکا قرار گذاشتند و از آن پس هر چه به خانه آمد متکا را پایین دید تا آخر که به جان آمده زن را گفت: ... (شهری)

❖ **یا صیغه‌ای یا عقدی یک شوهر دست به نقدی.** (خضرائی، شهری)، باشد و بشود هر چه می خواهد باشد. از نمایشنامه‌ها که زن‌ها در خانه‌ها به متلک دخترهای بی قرار شوهر اجرا می کردند. (شهری)

❖ **یقه آدم مجرد را شپش می خورد و نانیش را سگ [قشقایبی] [ذوالفقاری]**

برخی از منابع:

۱. امینی امیر قلی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی تا.
۲. آرزو سراج‌الدین، مثمر، به تصحیح ریحانه خاتون، پاکستان، ۱۹۹۱.
۳. بهمنیار استاد احمد، داستان نامه بهمنیاری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۴. حیم سلیمان، امثال فارسی و انگلیسی، تهران، کتاب فروشی یهودا بروخیم، ۱۳۳۴
۵. خاوری محمدجواد، امثال و حکم مردم هزاره، مشهد، نشر عرفان، ۱۳۷۹.
۶. خضرائی امین (واله)، فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۷. دهخدا علی اکبر، امثال و حکم، ۴ جلد، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۷.
۸. دهگان بهمن، فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲.



۹. ذوالفقاری دکتر حسن، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، ۲ ج، انتشارات معین ۱۳۸۸.
۱۰. شاملو احمد، کتاب کوچه (جامع لغات، اصطلاحات، تعییرات، ضرب‌المثل‌های فارسی)، با همکاری آیدا سرکیسیان، تهران، انتشارات مازیار، چاپ دوم ۱۳۷۸.
۱۱. شکورزاده دکتر ابراهیم، ده هزار مثل فارسی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۱۲. شکیبی گیلانی دکتر جامی و دکتر علی محمد حق‌شناس لاری و دکتر پدram معزی قاجار پند و دستان یاب، تهران، نشویل، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۱۳. شهری (شهری باف) جعفری، قند و نمک - ضرب‌المثل‌های تهرانی، تهران، انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۱۴. هبله رودی محمدعلی، جامع التمثیل، تصحیح: دکتر حسن ذوالفقاری، تهران، انتشارات معین، ۱۳۹۰.